

شهيد سهراب يگانه



**ازتباير علی**
سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

شهریار	نام پدر
۱۳۴۶/۰۶/۱۰	تاریخ تولد
بوشهر - تنگستان	محل تولد
۱۳۶۱/۰۱/۱۸	تاریخ شهادت
تنگه جزابه	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
دانش آموز	شغل
دوره راهنمایی	تحصیلات
بنه گز	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

زندگینامه شهید سهراب یگانه

شهید سهراب یگانه در سال ۱۳۴۶ در روستای بنه گز از توابع شهرستان تنگستان در خانواده ای متعهد و معتقد به اسلام چشم به جهان گشود و در سن ۷ سالگی برای امریادگیری دانش، وارد دبستان اسفندیاری بنه گز شد. پس از پایان دوره ابتدائی در مدرسه راهنمایی خاقانی (شهید جلالی) ادامه تحصیل داد.

با آغاز حرکت مردمی ایران بر علیه رژیم منحوس پهلوی در سال ۱۳۵۷ نقش واقعی و فعال خود را با توجه به فضایی که در روستا بود نشان داد. هنگامی که سهراب سال دوم راهنمایی را سپری می کرد همزمان با آتش افروزی دشمن به مرزهای ایران شد. فرمان مرشد پیر و معمار انقلاب اسلامی برای دفاع از تمامیت ارزشهای انقلاب، روح سرشار از محبت سهراب را متحول ساخت و او را از میز درس و مدرسه به مراکز آموزش نظامی و جنگ کشانید. در اواخر سال ۱۳۶۰ جهت آمادگی اعزام به جبهه اولین بار در یک مرکز آموزشی که در نیروگاه اتمی بوشهر برگزار گردیده بود شرکت نمود، سپس دوره دیگر آموزش نظامی را در شیراز به پایان رساند و بعد از آن برای یاری دوستان همزمش عازم جبهه های حق علیه باطل گردید.

در همان اوایل ورود به جبهه جنگ رشادتهای خویش را در راه حفظ اسلام و مرزهای ایران عزیز نشان داد. در بسیاری از مأموریتهایی را که به او محول می شد، با کمال میل و علاقه با روحیه ای آکنده از عشق به انجام رسانید. ولی این فداکاری و ایثار دیری نپایید و در منطقه جذاب[۱] هدف گلوله خمپاره ۶۰ میلیمتری دشمن قرار گرفت و از ناحیه شکم مجروح گردید سپس برای مداوا به بیمارستان قائم شهر مقدس مشهد انتقال داده شد و مدتها در بیمارستان تحت عمل جراحی قرار گرفت ولی تمامی این کوششها برای بهبودی حال او مفید واقع نشد و در جوار امام غریب، امام رضا (ع) عاشقانه به فیض عظمای شهادت نایل آمد.

او اولین شهید روستای خودش بود و در زمان تشییع جنازه همه برای او گریستند و از پروردگار عالم طلب مغفرت و آمرزش نمودند.

او در وصیت نامه اش به نصرت خدا بر کفار اشاره می کند و اندوه و غم را در شهادتش برای خانواده اش جایز نمی داند و به مادرش در نامه هایش پیاپی سفارش می کند که اگر شهید شدم در مقابل دشمن بخنیدید و گریه و زاری نکنید و لباس سیاه نپوشید، چرا که من در راه رضای خدا و هدف بزرگی به شهادت رسیده ام.

سجایای اخلاقی شهید سهراب یگانه

۱- شجاعت وصف ناپذیر در میادین نبرد با دارا بودن سن کم

۲- شهادت را بعنوان هدف بزرگ خود می دانست و اشتیاق فراوانی به زندگی جاوید داشت

۳- ایمانش به یقین نزدیک شده بود

۴- آنچه مربوط به زیور و زینت دنیا بود او را فریب نمی داد

۵- دوست داشت همواره کار خیر را هر چه بیشتر انجام دهد.

۶- کمک به اعضای خانواده در خانه

۷- دوستدار و علاقمند به ورزش

۸- پیروی مطلق از ولایت فقیه

۹- خدمت بی ریا و به اسلام و انقلاب

۱۰- توجه به امر به معروف و نهی از منکر

۱۱- نداشتن آرزوهای طولانی و در دنیا

۱۲- از کالاهای دنیایی تنها در حد ضرورت اکتفا می کرد

۱۳- شوخ طبع و چهره اش بشاش بود

۱۴- از اعمال و کردارهایی که خداوند آنرا حرام فرموده چشم می پوشید

۱۵- نداشتن صفاتی چون فخر فروشی، ریا، حب جاه و شهرت

۱۶- چیزی را که از او خواسته می شد از قبیل امانت و ادا نماز در وقت پاس می داشت و فراموش نمی کرد.

۱- دشمن در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱ اقدام به پاتک سنگینی برای پس گیری منطقه جذابه نمود. علت نامگذاری آن به تنگه، قرار گرفتن بین تپه های اصلی شیداغ و آبگرفتگی هورالعظیم است. عملیات مولای متقیان (ع) با رمز عملیات یا علی (ع) ادرکنی با هدف انهدام نیروهای دشمن در تاریخ ۱/۱۲/۶۰ و بمدت ۱۴ روز انجام گرفت که نیروهای عمل کننده در آن نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند. (برگرفته از کتاب عملیات سپاهیان اسلام در هشت سال دفاع مقدس از انتشارات سپاه ۱۳۶۸).

خانواده شهید سهراب یگانه

شهریار یگانه متولد ۱۳۰۵، پدر شهید و سکینه حسینی مادر بزرگوار ایشان متولد ۱۳۱۳ می باشند. پدر شهید یگانه در روستایی به نام طلحه از توابع شهرستان دشتستان در خانواده ای مذهبی و متدین به دنیا آمد و از همان طفولیت پدرشان که یکی از افراد مطرح و شجاع آن منطقه بوده از دست می دهند و بعد به همراه برادران و خواهرانش وارد منطقه تنگستان می شوند. سپس به روستای انبارک و بعد از مدتی به روستای بنه گز مهاجرت می نمایند.

پدر شهید از سن ۱۱ سالگی مشغول به کار کردن و امرار معاش برای خانواده خود می‌گردد: با آنکه جوان بود و سن و سالی از عمر او نمی‌گذشت از ناحیه پا دچار بیماری و عفونت می‌شود و این بیماری همواره او را آزرده می‌ساخت. پس از مدتی برای تأمین معاش خانواده خود همراه با دیگر برادرانش راهی شهر آبادان می‌گردد. برای اینکه بتوانند کار بهتری پیدا کنند، به کشور بحرین مسافرت می‌کند و با اینکه از بیماری پا بسیار رنج می‌کشید اما مردانه بر پای می‌ایستد و به کار و کوشش می‌پردازد و سالی چهار ماه برای سرکشی از خانواده به روستای بنه‌گز عزیمت می‌کرد، بالاخره در سن ۶۵ سالگی به علت عفونت بیش از حد پایش و شدت جراحت مجبور می‌شود که پایش را قطع کنند تا چند صبحی دیگر در قید حیات باشند.

مادر شهید در خانواده‌ای مذهبی و متدین که پدرش از ذاکرین اهل بیت عصمت و طهارت بود چشم به جهان گشود. ایام نوجوانی را پشت سر می‌گذارد تا اینکه با پدر شهید ازدواج می‌کند و حاصل ازدواج آنها چهار پسر و یک دختر می‌باشد.

همواره به علت نبود پدر در خانواده وظیفه تعلیم و تربیت فرزندان خود را بر عهده داشت. و سعی داشت فرزندان خود را مطابق با الگوهای اخلاقی اسلام پرورش و تربیت نماید و حاصل این تربیت فرزند شهید اوست که از خطه دلیران تنگستان راهی جبهه‌های نبرد حق علیه باطل می‌سازد و به او سفارش می‌کند که «تا پوزه صدام و صدامیان را به خاک ذلت‌نماید اید، دست از دفاع و مبارزه نکشید و من نیز هر شب و روز به دعا و ثنا شما مشغول خواهم بود» تا اینکه پس از مدتی خبر زخمی شدن فرزندش را به او رساندند اما او همچنان شاکر به درگاه خداوند بود و از خداوند خواست که خودش نگهدار او باشد. پس از مدتی اندک فرزندش به علت زخم‌های وارده به شهادت می‌رسد، دست به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: «خدایا این قربانی را از حقیر بپذیر».

وصیت نامه

وصیتنامه شهید سهراب یگانه

بسم رب الشهداء و الصدیقین

من در کلاس سوم راهنمایی مدرسه خاقان تحصیل می کردم و به دستور امام خمینی و با قبول قلبی این فتوا به جبهه حق علیه باطل شتافتم تا صدامیان این نوکران آمریکا را به شکست محکوم کنیم چنانچه در این راه به شهادت رسیدم مرا به منزل پدرم در بنه گز منتقل کنید و به پدر و مادرم بگوئید به نصرت خدا ما پیروز خواهیم شد .

سهراب یگانه

مصاحبه

مصاحبه با خانواده شهید سهراب یگانه

برادرش اسفندیار یگانه از برادر شهید خود می گوید: او از دوران کودکی فردی معتقد بود و اخلاقی نیک داشت در بسیاری از کارهای منزل به مادرم کمک می کرد و در انجام امور خانه پیش قدم بود. هنگامی که پدرمان برای انجام کار به خارج از کشور (حوزه های جنوبی خلیج فارس) می رفت کار یادگیری مسائل عبادی به عهده مادرمان بود و شرکت در مراسم عزاداری آقا امام حسین (ع) و ماه مبارک رمضان را سرلوحه کارهای خود قرار می داد. او اضافه می کند: سهراب در سال دوم راهنمایی حدوداً ۱۳ یا ۱۴ سال داشت با وجود سن و سال کم از اندامی رشید و توانایی برخوردار بود که او را همردیف با دیگر رزمندگان شجاع اسلام قرار می داد گرچه چندین بار نیز از فرستادن او بعزت کمی سن ممانعت بعمل آوردند. ولی به هر شکلی خود را به جبهه می رساند.

مادرش در ادامه سخنان فرزند ارشدش می افزاید: یادم می آید در زمانی که می خواست برای بار دوم به جبهه رهسپار شود چهره ای او را بیش از سایر روزهای دیگر نورانی و خندان مشاهده کردم و نیز یادم می آید زمانی که در حادثه ای تصادف کرده بود و از ناحیه سر وضعیت نامناسبی داشت و برخی از پزشکان وضع او را وخیم می دانستند، یکروز صبح دیدم حال او از روزهای دیگر مناسبتر است. علت را از او پرسیدم، گفت: مادر دیشب امام خمینی را در خواب دیده ام که ۳ عدد انار به من داد و بعد از این ماجرا احساس بهتری دارم و او می گوید هنگامی که در منطقه چذابه مورد هدف گلوله قرار می گیرد همزمانش فکر می کنند او به شهادت رسیده است و در جمع شهدا^۱ برای انتقال به پشت جبهه می فرستند که در بین راه تکان می خورد و سرعت برای مداوا به بیمارستان رسانده می شود. وقتی که از جبهه به خانه برمی گشت سفارش می کرد که «مادرم! اگر از جنگ برنگشتم نگرانی به خود راه مده زیرا هدف خود را پیدا کرده ام و آن هم شهادت است و گریه و ناله مکن مبادا دشمن از این بابت خوشحال شود».

برادرش پس از سخنان مادرش ادامه می دهد: از برکات این شهید یادم می آید که چهلمین روز شهادت این شهید بزرگوار بود، به ما خبر رسید که خرمشهر آزاد شده. در آن حالت حزن برای ما و تمامی بستگان حالت خوشحالی دست داد چرا که این خبر را حاصل خون آن شهید و دوستان شهیدش می دانستیم.

خاطرات

نامه شهید سهراب یگانه به خانواده اش

خدمت پدر عزیز و بزرگوارم جناب آقای شهريار یگانه

با عرض سلام ، سلامتی شما پدر عزیزم در حالیکه در زیر بارش راکتها و بمبهای هواپیمای میگ عراقی هستم را از خداوند متعال خواهان و خواستارم و اگر جویای حال اینجانب باشید الحمدلله سلامتی برقرار است و به جز دوری شما که آنهم امیدوارم بزودی تازه گردد (آمین یا رب العالمین) .

پدر ، مادر و برادرانم در فکر من نباشید . من به همراه سایر دوستانم (مسلم حیدری ، سردار پولادی ، ناصر عارفی) در کنار هم بسر می بریم و خدا را شاکر هستیم و به دعاگویی برای شما ، امام بزرگوارمان با خدای بزرگ به مناجات مشغول هستیم و از خداوند بزرگ در حالیکه به دعا مشغول هستم طلب آمرزش گناهان خودم و شما را دارم . در حال حاضر میگهای عراقی در روی منطقه ما هستند و شهر را بمباران می کنند که دود غلیظی به آسمان بلند شده است . پدرم به برادرانم اسفندیار ، حسین و مخصوصا غلامرضا و خواهرم سلام برسانید و همچنین سلام مرا به دوستانم نیز برسانید .

چون وقت برایم تنگ است و نمی توانم بیش از این برایتان بنویسم نگران من نباشید و شما مادر عزیزم : اگر خدا خواست که من آمدم که هیچ و اگر شهید شدم به خدای بزرگ قسمت می دهم هرگز ناراحتی به خود راه ندهی زیرا که من به معبود خود یعنی خدایم رسیده ام و دیگر سخنی ندارم و خداحافظ .

سهراب یگانه



سامانہ جامع سرداران و دوحہ ششمیہ استان بوٹھر